

فراز و فرود خاندان‌های دیوانسالار شیراز در عصر ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هـ.ق)

سهراب یزدانی مقدم^۱

حسین مفتخری^۲

عبدالرسول خیراندیش^۳

علیرضا احمدی مفرد^۴

چکیده: شیراز مرکز ایالت فارس در دوره پنجاه ساله ناصری شاهد دگرگونی‌های فراوانی بود که در کانون آن دیوانسالاران قرار داشتند. عبور مهم‌ترین شاهراه تجاری تهران - بوشهر از این شهر و نیز قرار داشتن در مرکز به هم رسیدن عناصر ایلی و شهری به یکدیگر از ویژگی‌های شیراز این دوره بود. نقش بارز خاندان‌های دیوان سالار قوام‌الملک، مشیرالملک و قشقایی به دلیل تصدی امور مالیاتی و نفوذ آنان در اداره امور شیراز، نشان از اهمیت دیوان‌سالاری در این دوره حساس تاریخی دارد. دیوان‌سالاری شیراز در عهد ناصری از یک سو در فضای سنتی و پیشامدرن و از سوی دیگر تحت تأثیر نوسازی نهادهای اداری قرار داشت، افزون بر این روند، در این پژوهش جابه‌جایی قدرت در میان این خاندان‌ها و نیز پیامدهای رقابت میان آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال هستیم که فراز و فرود خاندان‌های دیوان‌سالار شیراز چه پیامدهایی برای اداره این شهر در عصر ناصری داشته است.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، عصر ناصری، دیوان‌سالاری، قوام‌الملک، مشیرالملک، ایلیخان قشقایی، تاریخ شیراز

۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران Sohrab_yazdani_78@yahoo.com

۲ استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران Moftakhari@khu.ac.ir

۳ استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز ab_kheirandish@yahoo.com

۴ دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران و مدرس دانشگاه فرهنگیان
alireza.ahmadimofrad@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۸/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۲/۱۱/۱۲

Rise and Fall of Shiraz Bureaucrat Families during The Naseri Era (1847-1895)

Sohrab Yazdani Moqaddam¹

Hossein Moftakhari²

Abdolrasul Kheyrandish³

Ali Reza Ahmadimofrad⁴

Abstract: Shiraz, as the center of Fars State, was exposed to drastic changes during the fifty-years of Naser al-Din Shah Qajar's era, when bureaucrats had the highest influence. The presence of Iran's main trading route from Bushehr to Tehran, in this city and also, its location at the center of Iran, where tribal and urban elements would confront each other, were the main features of Shiraz. Bureaucrat families such as Qavamolmolk, Moshiroolmolk and Qashqai families, due to their positions in tax affairs and their influence in Shiraz, show the significance of bureaucracy during this era. Shiraz bureaucracy during Naser al-Din Shah Qajar era was affected by traditional and pre-modern era on the one hand, and renovation of the growth administrative bodies on the other. In addition to these trends, the handling of power among these families and its consequences are studied in this research. This research tries to study the effect of rise and fall of Shiraz's bureaucrat families during Naser al-Din Shah's timer era and its consequences in the city administration.

Keywords: Qajar era, Naser al-Din Shah, bureaucracy, Qavamolmolk, Moshiroolmolk, Qashqai families, Shiraz-history

1 Associate Professor at Faculty of History in Tehran Kharazmi University
sohrab_yazdani_78@yahoo.com

2 Professor at Faculty of History in Tehran Kharazmi University moftakhari@khu.ac.ir

3 Professor at Faculty of History in Shiraz University ab_kheyrandish@yahoo.com

4 Ph.d Student Islamic Iran History in Tehran Kharazmi University and Farhangiyani
university Teacher alireza.ahmadimofrad@yahoo.com

مقدمه

شیراز به عنوان یکی از شهرهای بزرگ ایران دوره قاجار که تا چند دهه پیش، مقام پایتختی دولت منقرض شده زنده را داشت، نمونه جالبی از چالش‌ها و تضادهایی است که دیوانسالاری عصر ناصری با آن روبرو بود. در واقع شیراز خود اشرافیتی دیوانسالار داشت که علاوه بر آن که مؤلفه‌های محلی قدرت را نمایندگی می‌کردند، ادامه دهنده سنت دیوانسالاری قدیم ایرانی نیز بودند. نمایش هندسی این اشرافیت دیوانسالار شهری، مثلثی را تصویر می‌کرد که سه خاندان قوام‌الملک، مشیرالملک و قشقایی را در سه زاویه خود داشت. دولت مرکزی مستقر در تهران که برخاسته از ایل قاجار بود، هم‌چنان تمایل داشت، بر اساس قواعدی که در سنن حکومت‌های گذشته وجود داشت، عمل کند لذا همواره یک شاهزاده قاجار را به عنوان فرمانفرمای شیراز به ایالت فارس می‌فرستاد، بدین ترتیب او با قرار گرفتن در راس قدرت، مثلث عناصر دیوانسالاری فارس را به صورت یک هرم درمی‌آورد. حوزه اختیارات و اقدامات شاهزاده قاجار در عصر ناصری دچار تحول شد؛ زیرا با استقرار اداراتی مانند تلگرافخانه، گمرک، پست، توپخانه و نظایر آن‌ها، مناصبی در میانه مثلث دیوانسالاری محلی و فرمانفرمای دولت مرکزی ایجاد شد. بدین ترتیب صورت سنتی و محلی دیوانسالاری با نوگرایی در نظام اداری مواجه شد. هرچند در اندیشه و عمل فرمانفرما به عنوان نماینده دولت و به عنوان یک شاهزاده قاجار به عنوان خویشاوند شاه، تغییر تمام عیاری که تمایل به نوگرایی باشد، دیده نمی‌شد. اما ادارات و امکانات جدید ارتباطی، قدرت نظارت و دخالت مؤثرتری به دولت مرکزی می‌داد. در همان حال، تداوم و حیات دیوانسالاری سنتی نیز وجود داشت. نتیجه امر، تشدید تضادهایی بود که میان آن‌ها برای تقرب به دربار، یا در پی تظلم مردم از آن‌ها با توسل به دربار از طریق تلگرافخانه، یا بهره‌گیری از عزل و نصب فرمانفرمایان فارس برای تسویه حساب‌های میان خویش به منصفه ظهور رساندند. بدین ترتیب دیوانسالاری شیراز عصر

ناصری هم‌چنان که در تحول عمومی جامعه ایرانی به سوی نو شدن گام برمی داشت، خود از عوامل اصلی بی‌ثباتی در شیراز و حتی سراسر فارس شد. قشقایی‌ها با در دست داشتن نواحی گسترده‌ای از فارس که در تصرف ایلات بود وایل‌راهی که به آن‌ها امکان می‌داد سالی دو نوبت از حاشیه شهر شیراز بگذرند، قوام‌الملک به عنوان کلانتر شیراز و مسؤول انتظامات سراسر فارس و خاندان مشیرالملک با منصب وزارت به عنوان متصدی امور مالی و مالیاتی فارس در تداوم کشمکش میان خویش، با حضور قدرتمندانه دولت مرکزی، موقعیتی متزلزل و شکننده یافتند و خود از عوامل بی‌ثباتی شدند. در حالی که همواره نظام دیوانسالاری نقش اصلی را در ایجاد ثبات و نظم ایفا می‌کرده است، بروز چنین کارکرد استثنایی از دیوانسالاری محلی شهری مانند شیراز آن‌هم در آستانه ورود به دوره نوگرایی در ایران، از ابعاد کم‌تر شناخته‌شده تاریخ معاصر ایران و به خصوص فارس به شمار می‌آید. لذا در این نوشته سعی شده است، ساز و کارهای کشمکش میان این دیوانسالاری محلی سنتی در شرایطی که میزان محدودی از نوگرایی توسط دولت مرکزی به میدان آمده بود، مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد.

شیراز در عصر ناصری

شیراز کرسی ایالت فارس در زمان ناصرالدین شاه، معمولاً زیر نظر یکی از شاهزادگان قاجار (والی) اداره می‌شد. به همراه والی یک نفر وزیر نیز در اداره شهر، نقش مؤثری داشت. والی اغلب به عنوان فرمانده سپاه ایالت خدمت می‌کرد، در حالی که وزیر عمدتاً جمع‌آوری مالیات را بر عهده داشت. در ساختار و چارچوب اداری و سیاسی ایالت فارس، فرمانفرما (والی) به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی ایالت از میان شاهزادگان و منسوبین شاه انتخاب می‌شد که عمده‌ترین مقامات ایالتی اعم از پیشکار یا وزیر، بیگلربیگی، کلانتر، ریاست قشون، رئیس التجار، مستوفی اعظم، ایلخان قشقایی و خمسه، کارگزار، رئیس گمرک خانه، رئیس تلگرافخانه و پستخانه

محلی و... زیر نظر او قرار داشتند. در طول ۵۰ سال حکومت ناصری، ۱۱ والی در فارس حکومت کردند که ۹ تن از آنان شاهزادگان سلطنتی بودند و ۲ تن (قاسم خان والی و میرزا یحیی خان معتمدالملک) شاهزاده نبودند. در کنار مناصب حکومتی یادشده، مناصب محلی نیز بود که صورت موروثی و دائمی داشت. خاندان‌های متنفذ محلی (قوامی‌ها، مشیرالملک‌ها و ایلخان قشقایی) در اداره امور شیراز نقش مؤثری را ایفا می‌کردند، هرچند که قدرت قانونی آنها نیاز به تأیید شاه داشت. ورود اصلاحات اداری جدید در عصر ناصری جایگاه خاندان‌های دیوانسالار را دچار فراز و فرود کرد. هرچند که آنها تا پایان قاجاریه بر مسند قدرت بودند، اما دیگر قدرت و موقعیت گذشته را بدست نیاوردند و به مرور ضعیف تر شدند. در ادامه به بررسی جایگاه خاندان‌های دیوانسالار و نقش آنها در عرصه قدرت اداری شیراز می‌پردازیم.

خاندان قوام‌الملک

چهره محوری در سیاست شیراز عصر قاجار، خاندان قوام‌الملک بود که نقشی بسیار مهم در اداره آن شهر داشت. بنابراین نخست به خاستگاه این خانواده می‌پردازیم. تا آنجا که منابع تاریخی حاکی‌اند، مردی تاجر پیشه به نام حاجی‌هاشم، در شیراز و در سده دوازدهم هجری از سوی نادرشاه به مقام کدخداباشی رسید و نقشی مهم در اداره امور شهر یافت.^۱ پس از مرگ نادر بود که پسر حاجی‌هاشم، حاجی محمدابراهیم ریش سفید صاحب نفوذ پنج محله «حیدری خانه» شیراز شد و سپس در دوره زندیان به مقام کلانتر ارتقاء یافت. در سال ۱۲۰۵ در هنگامه درگیری میان لطفعلی خان زند و آقامحمدخان قاجار، حاجی ابراهیم کلانتر، وزارت شیراز را بر عهده داشت. حفاظت از برج و باروی شیراز به برخوردارخان محول گردید و نگهبانی از حرمسرا و ارگ شاهی به محمدعلی خان ایشیک آغاسی سپرده

۱ محمدجعفر حسینی خورموجی (۱۳۶۳)، حقایق الاخبار ناصری، ویرایش خدیو جم، [بی‌نا]، نشرنی، صص ۳۰۹-۳۱۲.

شد.^۱ در غیاب لطفعلی خان، روابط میان این سه تن تیره شد و حاج ابراهیم به خیانت و خودسری متهم گردید. چنان که به گفته میرزا حسن فسایی؛ «جناب حاجی از وی [لطفعلی خان زند] جز امید مرگ نماند پس در برانداختن بنیاد سلطنت او جازم شد».^۲ به هر حال حاج ابراهیم با خان قاجار همراه شد و تصرف شیراز را برای آقامحمدخان میسر ساخت و مورد ملاحظت وی قرار گرفت و فرمان ایالت مملکت فارس و لقب خانی برای جناب حاجی شرف صدور یافت و او را بعد از این حاج ابراهیم خان بیگلربیگی مملکت فارس نگاشتند.^۳ پس از سقوط کرمان و بر تخت نشستن شاه قاجار در ۱۲۱۰ ق، آقامحمدخان او را با لقب اعتمادالدوله به سمت صدراعظمی منصوب کرد. جانشین آقامحمدخان، فتحعلی شاه در ۱۲۱۲ ق اعتمادالدوله را با مسوولیت‌های خاصی در مقام صدراعظم ابقا کرد. به خانواده وی زمین‌هایی اعطا شد و برادر و پسران او سرکرده نواحی مختلف شیراز شدند. به مدت ۱۴ سال او به عنوان خدمتگزار دولت فعالیت می کرد تا به گفته برخی، به سبب انتقادات و حسادت نسبت به او و به گفته عده‌ای دیگر برای رفتار ظالمانه‌اش، در ۱۲۱۵ ق از مقام خود برکنار و اعدام شد. دیگر اعضای خانواده او هم به چنین سرنوشتی دچار شدند یا به شدت آسیب دیدند چنان که نتوانستند قدرت را بار دیگر به دست آورند. با این همه، پسر یازده ساله او، علی اکبر، جان به در برد. گفته می‌شود این بدان سبب بود که در آن هنگام که برای خانواده‌اش چنین مصیبتی پیش آمد، به شدت بیمار بود و انتظار نمی‌رفت زنده بماند.^۴ به دلایلی که چندان روشن نیست، علی اکبر بعدها به مقامی دولتی در فارس رسید و سپس در

۱ میرزا حسن حسینی فسایی [بی تا]، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۱، تهران: سنایی، ص ۲۳۲.

۲ همان، ص ۱۳۳.

۳ همان، ص ۲۳۴.

۴ میرزا حسن حسینی فسایی (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۱، تهران: انتشارات

امیرکبیر، ص ۶۸۱.

سال ۱۲۲۷ق کلانتر شیراز شد.^۱ در ۱۲۴۵-۱۲۴۶ق لقب قوام‌الملک از سوی فتحعلی شاه به او اعطا شد و روند احیا و بازسازی ثروت خانواده را در پیش گرفت. علی‌اکبرخان قوام‌الملک به ویژه از طریق به کارگیری لوطی‌ها برای ارباب دیگر اقشار مردم، نقش قابل توجهی در سیاست شهر ایفا کرد.^۲ جانشینی ناصرالدین شاه به جای پدرش در ۱۲۶۴ق تأثیری در جابه جایی قدرت کلانتری در شیراز ایجاد نکرد. و هم‌چنان قدرت در دست خاندان قوام‌الملک باقی ماند. در سال ۱۲۸۲ق علی‌اکبر قوام‌الملک پس از ۵۶ سال کلانتری فارس درگذشت. خورموجی درباره‌ او نوشت که در تیزهوشی بی‌همتا و در انجام بیشتر کارها بی‌بدیل بود.^۳ در واقع، قوام‌الملک‌های بعدی می‌بایست ارزش‌ها و سنت‌های خانواده را پاس می‌داشتند، اما از حیث بصیرت با علی‌اکبر برابری نمی‌کردند. به علاوه او از سال‌های (۸- ۱۲۷۷ق) از وصلت با دربار در تهران نیز سود می‌برد.^۴ گفته شده است که به هنگام مرگ، مالک ۱۰۴ پارچه آبادی میان تهران و بوشهر بود.^۵ جمعیتی که برای تشییع جنازه او گرد آمده بودند تا آن‌جا که مردم شیراز به یاد می‌آوردند، بزرگ‌ترین جمعیتی بود که تاکنون برای مراسمی این چنین جمع شده بودند که گواهی است بر قدرت و نفوذ وی. این نفوذ احتمالاً فقط به موقعیت او به عنوان کلانتر مربوط نمی‌شد، بلکه ازدواج با دربار، ریاست ایل خمسه و تسلط بر مناطق شرق و جنوب شرقی فارس، انجام کارهای عام‌المنفعه و رقابت با خانواده مشیرالملک نیز در این امر دخیل بود. در این هنگام، خانواده قوام‌الملک رشته‌های نفوذ خود را به حومه و بیلاق شیراز نیز کشانده بود. نفوذ قوام به مقدار زیادی بر توانایی او در ایفای نقش میانجی میان توده‌ها و حکومت متکی بود. برای نمونه،

۱ همان، ص ۷۰۸.

۲ ونسا مارتین (۱۳۸۵)، دوران قاجار، ترجمه افسانه منفرد، تهران، انتشارات آمه.

۳ حسینی خورموجی، همان، ص ۳۱۲.

۴ همان، ص ۲۳۵.

۵ ونسا مارتین. همان، ص ۹۶.

در پی رخدادی او سندی تنظیم کرد که باید صادر کنندگان، آن را مهر می کردند تا مؤثر واقع شود. به موجب این سند، آنان از شاهزاده (فیروز میرزا نصرت الدوله) برای جبران غارت اخیر بازار در چهارسوق سلطانی ۴۰۰۰ تومان دریافت می کردند. این توافق نامه را برخی امضا کردند. او هم چنین میان گروه های اجتماعی واسطه می شد. چنان که وقتی لوطی ها به چند دکان حمله بردند و آن ها را خراب کردند، شکایاتی به قوام شد. او قول داد اگر مدعیان درباره مقدار خسارات قسم یاد کنند، جبران کند. کوشش قوام برای دستیابی به لطف نظر ناصرالدین شاه، با چراغانی بازارهای شیراز هنگام فتح مشهد (سرکوب فتنه سالار)، با شکست مواجه شد؛ زیرا تمام کسبه دکان ها را بستند و در مسجد بست نشستند و از زورگویی او به عنوان کلانتر شکایت کردند.^۱ شیخ ابوتراب روحانی شهر، پادرمیانی کرد و قول گرفت که تنها یک بازار چراغانی شود. بدین ترتیب، هنگامی که او کوشید برای حکومت خود شیرینی کند، مردم از فرصت استفاده کردند و نظر خود را پیش بردند. چهارمین پسر علی اکبر، به نام علی محمد جانشین او شد و در ۱۲۸۸ق حاکم داراب و طوایف بهارلو و اینانلو شد.^۲ مقامی که در وهله اول نتیجه جاه طلبی های قوام و رقابت او با مشیرالملک، وزیر فارس بود. در این زمان حکومت مرکزی برای محدود نگاه داشتن خانواده قوام، از مشیرالملک استفاده می کرد. انتصاب علی محمد قوام به ریاست طوایف خمه بر قدرت این خاندان افزود.^۳ باید متذکر شد که با این همه، منابع سده سیزدهم هجری قمری همیشه از طوایف مرتبط با قوام به عنوان طوایف عرب و یا بهارلو یاد می کنند، نخستین اشاره

۱ همان جا.

۲ حسینی فسایی (۱۳۶۷)، همان، ج ۱، صص ۸۳۱-۸۳۲؛ حسینی خورموجی، همان، ص ۳۱۲.

۳ علی اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۸۷)، وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش های خفیه نویسان انگلیسی در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱-۱۲۲۲ هـ.ق، تهران: ذهن آویز، ص ۲۸.

آشکارا به اتحادیهٔ قبیله‌ای خمسه به سال ۱۲۷۸ ق مربوط می‌شود.^۱ قاجارها در بیشتر مناطق می‌توانستند با ایجاد تفرقه یا برانگیختن رقبا علیه یکدیگر، حریف خطرناک قدرت را سرکوب کنند. اما در موارد نادری، در صدد ایجاد حریفی مناسب برمی‌آمدند. تشکیل اتحادیه قبیله‌ای خمسه در سال ۱۲۸۸ ق نمونه‌ای از این موارد است. در سال ۱۲۶۷ ق موازنه قدرت در شیراز به هم خورد. پنج محله نعمتی در شیراز علیه خاندان حاج ابراهیم که قدرتش از پنج محله حیدری تأمین می‌شد، برخاستند. ناصرالدین شاه به تدبیر دیگری متوسل شد؛ به علی محمدخان پسر علی اکبرخان، لقب قوام‌الملک (دوم) داد. کلانتری فارس را به او بخشید، اقوام وی را در سراسر ولایت جنوبی به مناصب حساس گمارد و وادارش کرد که با پنج قبیله کوچک - ایل فارسی زبان باصری، گروه کوچکی که به عرب‌ها شهرت داشت و ایلات ترک نفر، بهارلو و اینالو که همه به تنهایی به سبب توسعهٔ ایل قشقایی در خطر بودند - متحد شوند.^۲ این اتحادیه را خمسه نامیدند و قوام‌الملک دوم را به عنوان نخستین ایلخان آن شناختند. بدین ترتیب «ایل خمسه» از پنج قبیله نامتجانس به سرکردگی یک اعیان‌زاده شهری. این اتحادیه، حریف قدرتمندی در برابر ایل قشقایی محسوب می‌شد و هم‌چنان تحت فرمان خاندان قوام‌الملک ماند. شاید یکی از دلایل تشکیل ایل خمسه علاوه بر موارد یادشده، سکونت‌گاه این پنج ایل در مناطق شرق و جنوب شرقی ایالت فارس (مناطق تحت نفوذ خاندان قوام) می‌باشد.

بدین ترتیب بود که علی محمد قوام‌الملک (دوم) از طریق رهبری اتحادیه قبیله‌ای ثروتمندی که اعضای آن می‌توانستند به یک ارتش مجهز و سواره نظام تبدیل شوند و از جناح‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون در شیراز

۱ ونسا مارتین، دوران قاجار، ص ۹۶.

۲ فسلی، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۳۲۰.

مستقل بودند، دارای قدرت و اقتدار بسیار شد.^۱ این نیروی مسلح برای اداره و سرکوب رقبای او یعنی ایلخان قشقای و مشیرالملک به کار گرفته می شد. از زمانی که علی اکبر قوام الملک برای مرعوب کردن توده مردم و مذاکره با دیگر اشراف، به لوطی‌های شیراز متکی شد، راه درازی پیموده شده بود.^۲ او موقعیت خود را از طریق ازدواج‌ها و وصلت‌ها محکم تر کرد. در ۱۳۰۰ق علی محمد درگذشت و پسرش محمدرضا جانشین او شد.^۳ در ۱۳۰۹ق سید علی اکبر فال اسیری در راه بازگشت از عتبات به شیراز، از اصفهان عبور کرد. ورود قریب الوقوع او را از منابر در تمام مساجد اعلام کردند و گروهی از مردم از جمله اشراف، علما، تجار، اهل بازار و زنان برای دیدار او رفتند.^۴ مردم صدور فتوای تحریم تنباکو را به نفوذ او نسبت می دادند، چون میرزا حسن شیرازی پدرزن او بود، در نتیجه اعتبار وی بسیار بیشتر شد.^۵ او به طور مؤثری رهبر بخش بزرگی از مردم شیراز بود. چالش جاری میان محمد رضا قوام و سید علی اکبر فال اسیری و مردم شیراز با شکایات بسیار زیادی که علیه قوام و حاکم (رکن الدوله) می شد اکنون جدیت می یافت. در ۱۳۰۹ق محمدرضا قوام الملک بیمناک از موقعیت خود، سیصد تفنگدار را اطراف خانه خویش مستقر ساخت تا از او حمایت کنند. این اقدامی بیهوده بود. رکن الدوله او را دستگیر و زندانی و سپس فلک کرد با این قصد که از او پولی بگیرد.^۶ او به دستور شاه خلاص شد و فوراً با پیشکش‌هایی برای سپاسگزاری به تهران رفت. بسیاری از تجار و بازرگانان خرد شیراز به شاه نامه نوشتند و خشنودی خود را از حاکم برای خلاص کردن آن‌ها از ظلم قوام اعلام کردند.^۷ با این حال قوام هنوز حامیانی در شیراز داشت.

۱ فسایی، همان جا.

۲ سعیدی سیرجانی، وقایع اتفاقیه، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۳ ونسا مارتین، دوران قاجار، ص ۹۷.

۴ همان، ص ۱۱۰.

۵ مهدی بامداد (۱۳۷۱)، شرح رجال ایران قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴، ج ۲، تهران: زوار، ص ۴۳۱.

۶ همان جا.

۷ میرزا حسن خان اعتماد السلطنه (۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، ص ۸۲۱.

سقوط محمدرضا قوام‌الملک موقعیت ایلات خمسه را تضعیف و بی‌ثبات کرد. پیوندهای مالی مشخص قوام‌الملک و عشایری که آن‌ها را اداره می‌کرد، شناخته نیست، اما با موقعیت او در شیراز و پیوندهایش با دربار در تهران، احتمالاً او به عنوان یک واسطه مالی میان آن‌ها و دولت، به ویژه بر سر مالیات و سربازگیری عمل می‌کرده است. از آن‌جا که ایلات خمسه بخش مهمی از اساس قدرت او را تشکیل می‌دادند، احتمال دارد او از ثروت بسیارش برای جلب حمایت آنان (برای مثال، به عنوان محافظ و نیروی مسلح شخصی) استفاده کرده باشد.^۱ در سال ۱۳۰۹ ق درگیری قوام‌الملک و حاکم ایالت (رکن‌الدوله) منطقه را به آشوب کشید. رضاخان و حسین‌خان، دو سرکرده قدرتمند عشایر عرب، سر به شورش برداشتند و سراسر ناحیه را تا شرق و شمال شرق شیراز دستخوش قتل و غارت کردند.^۲ بلوای آنان به نوبه خود موجب سقوط حاکم فارس، رکن‌الدوله شد که به سبب سوء مدیریت به تهران احضار گردید. مناطق کرمان و بوشهر نیز به عرصه رویارویی کشیده شدند، زیرا حاکمان این نواحی به تعقیب عرب‌ها پرداختند و بهارلوها نیز در شورش درگیر شدند و راه‌هایی را که از کناره‌های خلیج فارس به داخل ایران می‌آمد، بستند. در ۱۳۱۰ ق گزارش شد که قوام‌الملک به محض بازگشت به شیراز، نفوذ خود را برای اعاده نظم به کار برده است.^۳ از هنگام بازگشت، او با بالا بردن قیمت نان (احتمالاً بنا بر ضرورت)، جریمه کردن ساکنان شیراز و اسکان دادن سواران بهارلو در خانه‌های مردم، اسباب ناخشنودی از خود را فراهم کرد.^۴ شیرازیان در تلگرافخانه گرد آمدند و از رفتار بد قوام‌الملک

۱ ونسا مارتین، همان، ص ۱۱۱.

۲ حسین‌خان نظام‌السلطنه (۱۳۶۱)، خاطرات و اسناد نظام السلطنه مافی، به کوشش مریم مافی و منصوره اتحادیه، ج ۱، تهران:

نشر تاریخ ایران، ص ۱۷۳.

۳ ونسامارتین، همان، ص ۱۱۱.

۴ همان‌جا.

شکایت کردند و برکناری او را خواستار شدند.^۱ جمعیت که ۱۵ تا ۲۰ هزار زن و مرد بودند، بر سر و سینه می کوفتند و آه و ناله سر می دادند و فریاد می زدند «یا علی» و «یا سیدالشهدا». آنان هم چنین نسخه هایی از قرآن را در حالی که فریاد می زدند «ما مسلمانی» به دیوارهای تلگرافخانه آویختند.^۲ آنان سوگند خوردند که بر ضد حکومت برنخاسته اند بلکه مخالف قوام هستند و اگر حاکم جدید، نظام السلطنه قصد داشته باشد از او حمایت کند، آنان او را نیز نخواهند پذیرفت. حاکم کوشید با قول پایین آوردن قیمت نان، افزایش ارزش نقره و بیرون راندن عرب ها و بهارلوها که با قوام برگشته بودند، آنان را آرام کند.^۳ با این همه، مردم یکپارچه این قول ها را نادیده گرفتند و اصرار ورزیدند که قوام را در مقام کلانتر نمی خواهند. بدین ترتیب حاکم را واداشتند تا او را برکنار کند. آنان هم چنین خواستار تبعید او از شیراز شدند، اما شاه فرمان داد که مردم را به زور متفرق کنند. با این همه، وقتی به افواج خلج و کزاز دستور حمله داده شد، آنان جانب مردم را گرفتند و گفتند گرچه به شاه احترام می گذارند، حاضر نیستند به خاطر قوام الملک و عرب ها و بهارلوها با مردم بجنگند.^۴ تلاش حاکم در استفاده از علما برای ترغیب مردم به پراکنده شدن نیز با شکست روبه رو شد. در نتیجه، حاکم می بایست قول دهد که قوام را تبعید می کند. تلگراف از شاه رسید که قول داده بود قیمت نان پایین بیاید، سکه نقره تثبیت و قوام از ولایت فارس بیرون رانده شود. این حرکت اعتراضی یک پیروزی برای مردم محسوب می شد. آن هنگام حکومت با این مشکل روبه رو بود که در غیاب قوام کسی را برای ریاست بر ایلات خمه بیابد. سهام الملک از تهران فراخوانده شد و به عنوان حاکم بهارلو، عشایر عرب و داراب، به

۱ نظام السلطنه، همان، ج ۱، صص ۱۸۳-۱۸۵.

۲ همان، صص ۱۸۴-۱۸۵.

۳ همان، ص ۱۸۵.

۴ ونسا، همان، ص ۱۱۲.

جانشینی قوام منصوب شد اما عشایر عرب از پذیرش وی سرباز زدند. این شاید بدان سبب بود که او نه امتیازات مالی برای زیردستانش آورده بود و نه با آنان پیوستگی داشت تا موجب پیشرفت‌شان شود. جای خالی قوام در شیراز نیز حس می‌شد، زیرا سرانجام مردم از بده بستان با حکومت مرکزی بدون میانجی احساس ناخشنودی کردند. به خصوص که حاکم جدید نظام‌السلطنه، گردآورندهٔ سختگیر مالیات بود. در ۱۳۱۱ق آنان از شاه درخواست کردند قوام را بازگرداند؛ ولی نظام‌السلطنه بی‌درنگ او را تنبیه و اخراج کرد. با این همه حکومت مرکزی احساس کرد توانایی بازگرداندن قوام را ندارد و او را به عنوان حاکم به بنادر خلیج فارس فرستاد. نظام‌السلطنه به مبارزه برای بالا بردن مالیات‌های فارس ادامه داد با این همه حکام کوچک و نیز ناوایان ۷۰,۰۰۰ تومان مالیات مقروض بودند و عشایر از پرداخت ۳۵,۰۰۰ تومان بدهی خویش خودداری می‌کردند، در نتیجه نظام‌السلطنه از حکومت برکنار شد و رکن‌الدوله (که قبلاً معزول شده بود) جای او را گرفت. اما همین که مالیات‌ها به شکل پیشکش مطالبه شد، شماری از سکنه به یزد و کرمان گریختند، مردم نیریز نیز از پرداخت مالیاتشان خودداری می‌کردند و در عرض هفت ماه هفت بار حاکم آن‌جا عوض شد.^۱

حیات سیاسی خاندان قوام‌الملک در منصب بیگلربیگی شیراز

خاندان قوام‌الملک علاوه بر منصب کلانتری شهر، منصب بیگلربیگی را نیز عهده‌دار شدند. وظیفه اصلی بیگلربیگی فراهم آوردن ارزاق و غله برای مردم شهر بود.

پس از فتح شیراز توسط آقامحمدخان قاجار با همکاری حاج ابراهیم کلانتر منصب بیگلربیگی بر دیگر مناصب وی (وزارت، کلانتری، لقب خانی) افزوده شد. در سال ۱۲۱۵ق با قلع و قمع خاندان حاج ابراهیم خان به دستور فتحعلی‌شاه کلیه مناصب اداری نیز از آنان گرفته شد.

۱ ونسا مارتین، همان، ص ۱۱۳.

پس از سقوط خاندان حاج ابراهیم، منصب بیگلربیگی که در گذشته جزو مناصب مهم حکومتی بود، به منصب جزء شهری تقلیل یافت و وظیفه آن به خدمات عمومی و رفاهی و در برخی مواقع امنیتی و انتظامی شهر محدود شد. احمدخان در سال ۱۲۹۲ق بیگلربیگی شیراز بود. وظیفه او تعقیب دزدان و زندانی کردن آنها بود و از این طریق امنیت و آرامش را به شهر برمیگرداند. هر بیگلربیگی برای خود گروهی نوکر، عمله و فراش داشت که زیر نظر فراشباشی خدمت می کردند. هر یک از صاحب منصبان فارس برای خود عمله جات مخصوص داشتند و فراش خودشان را برای تعقیب کارهایشان می فرستادند؛ فقدان تمرکز در نیروهای اجرایی و امنیتی یکی از علل بروز نزاع و درگیری بود. عاملان حکومتی به جای این که نظم و امنیت را در محلات شهر ایجاد کنند، بیشتر وقتشان را معطوف به حل و فصل اختلافات میان خود می کردند. محمدرضاخان پسر قوام الملک از سال ۱۲۹۵ق بیگلربیگی شیراز بود و مسؤولیت ردگیری دزدی‌هایی را که در شهر اتفاق می افتاد نیز بر عهده داشت. وی دارای زندان خصوصی بود که دزدان را در آنجا زندانی می کرد.^۱ تجسس و پیدا کردن اشیاء عتیقه زیر نظر بیگلربیگی انجام می شد. بیگلربیگی بر انبار غله نظارت داشت و هرگاه بلوای نان در شهر شکل می گرفت بیگلربیگی باید پاسخگو می بود و شهر را ساکت و آرام می ساخت. بیگلربیگی موظف بود هر کس را که در شهر، آشوب به پا کند و موجب بی نظمی و بی ثباتی شود دستگیر نماید و به حکومت تحویل دهد. معمولاً سربازان که مرتکب جرم، مخصوصاً قتل شده بودند باید در محبس بیگلربیگی می ماندند تا حکم آنها صادر شود.^۲ در بعضی مواقع، نیز بیگلربیگی به وصول مالیات می پرداخت. در سال ۱۲۹۹ق حبیب الله خان به عنوان بیگلربیگی و قائم مقام پدرش

۱ روزنامه دولت علیه ایران، ص ۱۶۲؛ سعیدی سیرجانی، همان، ص ۸۱.

۲ سعیدی سیرجانی، همان، صص ۸۷، ۱۰۳، ۱۲۵.

محمدرضا قوام که کلانتر شیراز و ایلخان ایل خمسه بود، انتخاب شد. این انتصاب نشان می‌دهد که منصب بیگلربیگی جزو مناصب پایین بوده و زیر نظر کلانتر، انجام وظیفه می‌کرده است. از طرف دیگر چون ریاست قشون برعهده والی ایالت بود، همین امر باعث تحدید قدرت بیگلربیگی و سلب قدرت نظامی از وی شد و وظیفه او محدود به نظم و امنیت داخل شهر شد. در بیشتر مواقع که بیگلربیگی از شهر خارج می‌شد، نظم و امنیت و امر و نهی داخل شهر را به فراشبازی خود می‌سپرد. در بعضی مواقع، بیگلربیگی منصب رئیس التجاری و موقتاً منصب کارگزاری خارجه را نیز برعهده داشت. ایجاد امنیت تلگراف خانه برعهده بیگلربیگی و کدخدا باشی بود، نظم و امنیت به وسیله منصب حکومتی باید ایجاد می‌شد و اگر کوتاهی می‌کردند مؤاخذه می‌شدند. خاندان قوام‌الملک مناصب کلانتری و بیگلربیگی شیراز و ایلخانی ایل خمسه را برعهده داشتند و اگر چه همه این عوامل در قدرتمند شدن آن‌ها نقش داشتند، اما اصلاحات اداری کم‌کم باعث تضعیف آنان گردید. بدین‌گونه که تلگراف به عنوان ابزار اداری جدید توانست مخالفان آنان را قدرتمند کند و شکایات اهالی شیراز را به گوش شاه در دارالخلافه برساند، عزل و نصب‌های مکرر خاندان قوام باعث تضعیف پایگاه اجتماعی آن‌ها شد. شکایات اهالی شیراز از طریق صندوق عدالت، نارضایتی از این خاندان را دوچندان کرد. درگیری خاندان قوام با علمای دینی (مانند علی‌اکبر فال‌اسیری) نیز در این ضعف و تزلزل نقش مؤثری داشت. بدین‌ترتیب خاندان قوام‌الملک در اواخر عصر ناصری (۱۳۱۰-۱۳۱۱ق) به شدت تضعیف شد. هر چند با وجود ضعف، هم‌چنان به صورت کج دار و مریز تا مدت‌ها در نظام اداری فارس نقش‌آفرین بودند. اما عملاً اعتبار و شوکت گذشته را از دست داده بودند. با این وجود، محمدرضا قوام‌الملک (سوم) تا سال ۱۳۲۶ق منصب کلانتری را داشت و پسرش حبیب‌الله‌خان تا سال ۱۳۲۸ق که از دنیا رفت بر این منصب باقی بود.

خاندان مشیرالملک شیرازی

مؤلف فارسنامهٔ ناصری هنگام معرفی اعیان ساکن در محلهٔ سنگ سیاه شیراز از پدربزرگ میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک به نام و عنوان میرزا ابراهیم مستوفی یاد کرده است.

پدر میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که از وی با نام محمدعلی یاد شده یکی از پسران میرزا ابراهیم مستوفی بود و در زمان بیگلربیگی حاج ابراهیم خان کلانتر به دبیری وی گماشته شد. بعد از آن او به وزارت اسداله خان (پسر حاج ابراهیم خان) که حاکم لرستان و خوزستان بود، برگزیده شد. سپس به شیراز بازگشت. و «از حسن کفایت، رئیس دفتر و سر رشته دار گردید»^۱ در زمان حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱۲۱۴-۱۲۵۰ق) به وزارت گماشته شد. در همین ایام از طرف فتحعلی شاه قاجار به لقب «مشیرالملک» ملقب شد (۱۲۴۵ق) در سال (۱۲۴۸ق) بر اثر توطئه علی اکبر قوام الملک و محمدعلی خان ایلخان قشقای از وزارت فارس برکنار شد. سپس بر اثر بی تدبیرهایی که میرزا حسن نظام العلماء وزیر انجام داد، حسینعلی میرزا فرمانفرما، با مشورت قوام الملک، ایلخانی و نایب الایاله خواهان بازگشت مشیرالملک به شیراز شد. او پس از بازگشت دوباره وزیر فارس شد.^۲ بعد از فرمانفرما فیروز میرزا (برادر بزرگ محمدشاه قاجار) به حکومت فارس رسید. بدین ترتیب، مشیرالملک از وزارت برکنار شد ولی ریاست دفترخانه فارس به وی واگذار گردید و «رجوع محاسبات و حواله جات را به او داشتند».^۳ مشیرالملک دوباره در سال ۱۲۶۰ ق برای آخرین بار وزیر ایالت فارس شد و پس از مدتی در سال ۱۲۶۲ ق چشم از جهان فرو بست.^۴

از میرزا محمدعلی مشیرالملک دو پسر به نام‌های ابوالحسن خان و

۱ همان جا.

۲ فسایی، همان، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۶.

۳ همان، صص ۲۸۷-۲۹۲.

۴ فسایی، همان، ج ۲، ص ۹۸.

میرزا قاسم خان به جای ماند. میرزا ابوالحسن خان در فاصله سال‌های ۱۲۵۲-۱۲۵۴ق به عنوان ضابط (گیرنده مالیات) بلوک خضر و سیمکان و رامجرد گماشته شد اما «مبلغی باقی کار دیوان گردید»^۱ بدهکاری او به دیوان حکومت، وی را به ترک شیراز و عزیمت به جانب کرمانشاهان مجبور کرد و از آن جا به عتبات عالیات رفت. چندی بعد به شیراز بازگشت و در سال ۱۲۶۲ق پس از درگذشت پدر «به منصب جلیل پیشکاری و وزارت و لقب مشیرالملکی برقرار گردید»^۲. او مدت ۳۰ سال تمام بر مسند وزارت آن مملکت باقی ماند.^۳ میرزا ابوالحسن خان تا سال ۱۲۹۳ق با کمال قدرت در مقام وزارت فارس باقی ماند و از چنان نفوذی برخوردار بود که «در مدت وزارتش آن چه را می‌گفت حکمران مملکت فارس طوعاً او کرهاً می‌شنفت»^۴ البته بیان این نکته لازم است که در سال ۱۲۷۵ق که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به حکومت فارس گماشته شد، میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک را از وزات فارس برکنار و مقام او را به محمدحسین همدانی واگذار کرد.^۵ مشیرالملک دستگیر و زندانی شد و معادل هیجده هزار تومان به جریمه خیانت از او گرفته، روانه تهران گردید.^۶ اقامت در تهران چندان طول نکشید و طهماسب میرزا مؤید الدوله او را از تهران فراخواند و تمامی امور وزارت فارس را در اختیار او گذاشت.^۷ این موضوع بیانگر آن است که مقام رشک برانگیز مشیرالملک موجب تلاش مخالفان بر ضد وی بوده است، اما بازگشت مشیرالملک به مقام سابق، ریشه‌های مستحکم قدرت وی را نشان می‌دهد. مشیرالملک در سال ۱۲۹۳ق به دستور حاجی معتمدالدوله (حاکم فارس) از سمت وزارت برکنار و چند

۱ همان، صص ۹۸-۹۹.

۲ همان‌جا.

۳ فسایی، همان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۴ همان، ج ۲، ص ۹۹.

۵ فسایی، همان، ج ۱، صص ۳۱۹-۳۲۱.

۶ همان‌جا.

۷ فسایی، همان‌جا.

ماهی زندانی شد. پس از آزادی به عتبات عالیات رفت و سپس به شیراز بازگشت و به سرپرستی املاک موروثه خود پرداخت و در سال ۱۳۰۳ ق از دنیا رفت.^۱ از او پسری باقی نماند که جانشین پدر گردد و قدرت سیاسی را در خاندان مشیرالملک استمرار بخشد.

تأسیسات عام‌المنفعه و املاک خصوصی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک در شیراز به چند دسته تقسیم می‌شود: ۱. بناهای مذهبی، ۲. تأسیسات اقتصادی ۳. اقامتگاه و باغ‌های خصوصی و عمومی. از مهم‌ترین بناهای مذهبی، مسجد مشیرالملک است که در محله سنگ سیاه قرار دارد. در طبقه فوقانی مسجد، اتاق‌هایی جهت اقامت طلاب علوم دینی ساخته شده است.^۲ حسینیه مشیر در نزدیکی مسجد مشیر است که برای مراسم تعزیه‌داری ساخته شده است.^۳

تأسیسات اقتصادی مشیرالملک در شیراز شامل کاروانسرای گلشن (سرای مشیر) و بازار مشیر است.^۴ مشیرالملک سرای گلشن را بر «خامس آل‌عبا» وقف کرده است.^۵ از دیگر اقدامات مشیرالملک، ایجاد باغ‌های متعدد در شیراز است که از جمله آن‌ها باغ جنت،^۶ باغ حوض، باغ درکی و باغ خندق را می‌توان نام برد.^۷

بناهای خارج از شیراز مشیرالملک کاملاً جنبه اقتصادی و تجاری داشته و معمولاً در مناطقی ساخته شده‌اند که برای مدت طولانی در حوزه اداری و اقتصادی وی قرار داشت که معمولاً مناطق غرب و جنوب ایالت فارس

۱ فسایی. همان، ج ۲، ص ۹۹.

۲ همان، ص ۱۶۱.

۳ محمدنصیرفرصت‌شیرازی (۱۳۷۷)، آثار عجم، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۷۵۷-۷۵۸.

۴ همان، ص ۸۲۵.

۵ علی نقی بهروزی [بی‌تا]، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، تهران: وزارت فرهنگ و هنر؛ اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی، ص ۲۴۴.

۶ حسن امدادآبی‌تا، شیراز در گذشته و حال، شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس، ص ۱۰۸.

۷ فرصت شیرازی، آثار عجم، ج ۲، صص ۸۳۸، ۸۵۹.

می‌باشد از جمله کاروانسرای برازجان است که به عنوان دژ برازجان معروف است.^۱ سدیدالسلطنه در مسیر سفر خود از بوشهر به مشهد در سال ۱۳۱۴ق اطلاعات ارزشمندی راجع به آن ارائه می‌دهد و می‌نویسد یکی از قلاع آن کاروانسرا مرکز تلگرافخانه ایرانی‌ها است.^۲ کاروانسرای خان زنیان یا کاروانسرای مشیری که در مرکز روستای خانه زنیان واقع است. این روستا در ۴۰ کیلومتری شیراز در سمت راست جاده شیراز - بوشهر قرار دارد.^۳ پل دالکی که بر روی رودخانه دالکی به دستور مشیرالملک ساخته شد^۴ و رونق مسیر تجاری شیراز و بوشهر را از رودخانه دالکی فراهم کرده است. ایجاد کاروانسراها در مسیر جاده‌های تجاری و ساخت و ترمیم پل‌ها، تلاش‌های مشیرالملک جهت تسهیل عبور و مرور کاروان‌ها که علاوه بر انتقال مسافران به مقصدهایشان، به حمل و نقل کالاهای تجاری می‌پرداختند، ناشی از نگرش واقع بینانه او به اهمیت تجارت و رونق اقتصادی بود. او به اهمیت بهبود اوضاع تجاری در رونق و رفاه اقتصادی و نیز افزایش درآمد حکومت (از طریق دریافت مالیات از بازرگانان) واقف بود. در آن ایام بندر بوشهر به عنوان بزرگ‌ترین بندر تجاری در خلیج فارس، از رونق فراوان برخوردار بود و شیراز به سبب قرار داشتن در مسیر تجاری بوشهر به اصفهان و تهران موقعیت تجاری مطلوبی داشت. مشیرالملک از یک سو به ایجاد کاروانسرای گلشن و بازار مجاور آن در شیراز اقدام کرد و از سوی دیگر به بهبود مسیرهای تجاری فارس به ویژه جاده‌ای که بندر بوشهر را به شیراز مرتبط می‌ساخت، توجه ویژه نشان داد. اقدامات مشیرالملک در جهت رواج تجارت، به ویژه در فارس آثار مطلوبی داشت. لردکرزن که در سال ۱۳۰۷ق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده، به این

۱ فسایی، همان، ج ۲، ص ۹۹.

۲ محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه (۱۳۶۲)، سفرنامه سدیدالسلطنه، تصحیح احمد اقتداری، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص ۳۲-۳۳.

۳ روزنامه دولت علیه ایران، ص ۲۲۸؛ فسایی، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۹۹.

۴ فرصت‌الدوله، آثار عجم، ج ۲، ص ۵۹۲.

مطلب اشاره کرده است وی می نویسد: «با فعالیت بیشتری که تجارت از راه جنوب احراز نموده، شیراز هم از لحاظ مصرف کالا و هم راه ارتباط، سهم کلانی بدست آورده است و اکثر تجار ایرانی در این شهر نماینده دارند»^۱ لردکرزن هم چنین با بیان این موضوع که «شیرازی‌ها در نزد من از باز شدن راه تجارتی کارون بسیار ابراز نگرانی می کردند»^۲ از این واقعیت یاد کرده است که اگر راه تجارتی کارون (در خوزستان) جانشین راه تجاری بین بوشهر و تهران شود وضع ترانزیتی شیراز به طور کلی مختل خواهد شد. از رهگذر اقداماتی که مشیرالملک در ساخت بناهای اقتصادی و عمومی از خود نشان داد، رفت و آمد تجار بین شیراز و بوشهر آسان شد و از این رهگذر توجه به صادرات و واردات که لازمه آن وجود جاده‌های مناسب و منزل گاه‌های آباد بود، رفاه اقتصادی در ایالت فارس، به ویژه در شهر شیراز چهره نمود و درآمد حکومت از محل مالیات‌هایی که از تجار دریافت می‌کرد، افزایش یافت.

عرصه اداری شیراز عصر ناصری مملو از زد و بندهای قومی، گروهی، ایلی و عشیره‌ای میان قوام‌الملک، مشیرالملک و ایلخان قشقایی بود. هریک از این گروه‌ها با ترفند تخریب، عوام فریبی، و دسیسه بازی سعی در حذف دیگری داشتند. زمانی که قوام با یک والی زد و بند می‌کرد و مشیرالملک را از وزارت برکنار می‌کرد، مشیرالملک هم در تبانی با قشقایی‌ها و تحریک ابواب جمعی خود و با دادن هدایا و پیشکش‌های فراوان، زمینه را برای عزل قوام و والی هموار می‌ساخت تا خود به جایگاه اداری برگردد. قوام هم پس از عزل شدن، همین شیوه را در پیش می‌گرفت و با داد و ستد و دادن هدایا و تحف، زمینه عزل مشیرالملک یا ایلخان قشقایی را فراهم می‌آورد. دور باطلی از تسلسل اداری عزل و نصب در شیراز حاکم بود.

۱ جورج ناتانیل کرز (۱۳۴۹)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامرضا وحیدماندرازی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۲۲.

۲ همان، ص ۱۲۳.

خاندان مشیرالملک چون پس از مرگ ابوالحسن مشیرالملک (۱۳۰۳ق) فرزند ذکوری نداشت تا منصب وزارت را برعهده بگیرد، از قدرت اداری آن کاسته شد. هرچند که عریضه‌ها و شکایات مردم در تزلزل پایگاه اجتماعی آنان بی‌تأثیر نبود.

خاندان قشقایی و سکونت در شیراز

از آن‌جا که شیراز از مراکز مهم تجاری کشور به شمار می‌آمد و در میانه مسیر بیلاق و قشلاق قشقایی‌ها قرار داشت، توجه ایلخانان قشقایی به آن اجتناب‌ناپذیر بود. این امر حتی در بهترین حالت موهبتی توأم با مشکلات برای خانواده حاکم قشقایی بوده است. دفاع از باغ و قصری چون «باغ ارم» کار آسانی نبود و قرار گرفتن این املاک در منطقه‌ای که از گذشته تحت سلطه دشمنان قشقایی‌ها قرار داشت بدان معنی بود که ایلخانان قشقایی همواره بخش عمده‌ای از دارایی خود را در معرض تملک حکام فارس، یا مقامات محلی، همچون قوامی‌ها می‌دید. این مقام‌ها می‌توانستند قشقایی‌ها را به دادن امتیازاتی و ادار کنند که هرگز تمایلی به دادن آن‌ها نداشتند. شیراز هم‌چنین زمینه‌ساز زندگی اشرافی و مجللی برای ایلخانان قشقایی شد که جاذبه‌هایش چند تن از آن‌ها را به فساد کشاند. در دنیای ایل، حضور مداوم ایلخانی که از زندگی ایلی لذت ببرد؛ از ضروریات ریاست کارآمد است، اما وسوسه زندگی در شهر می‌توانست آینده او را نابود سازد. این سرنوشت تلخ بازماندگان محمدعلی‌خان و محمدقلی‌خان بود که پس از این که به شهرنشین‌هایی از کار افتاده و از اصل خود دور مانده تبدیل شدند، از کارآمدی و محبوبیت ریاست آن‌ها نیز به طور روزافزونی کاسته شد.

در توضیح آن‌چه پیش از این آمد، کلام فسایی مؤید و گواه درخور تأملی است. وی هنگام معرفی اعیان ساکن محله میدان شاه از «سلسله جلیله» خوانین قشقایی نام می‌برد و می‌نویسد: «جد اعلای آن‌ها که در میدان

شاه خانه ساخته است، حسن خان قشقایی (معمدالسلطان) است که نسبش به امیرقاضی شاهی لو در زمان صفویه می‌رسد.^۱ حسن خان در دولت زندیه دارای اعتبار و شوکت بود و از مشاوران کریم خان زند به شمار می‌رفت. برادرش اسماعیل خان هم از مشاوران سلاطین زندیه بود، اما در اواخر آن سلسله به تهمت یا برحسب اتفاق، حسن خان را دست بردند و اسماعیل خان را نابینا کردند.^۲ در دوره قاجاریه و در پادشاهی آقامحمدخان، جانی خان پسر اسماعیل خان علاوه بر حکومت مروی ایل قشقایی به لقب ایل بیگی مفتخر گردید و در سال ۱۲۳۴ق از سوی فتحعلی شاه لقب ایلخانی دریافت کرد.^۳ سپس محمدعلی خان (پسر جانی خان) داماد حسینعلی میرزا فرمانفرما گردید و لقب ایلخانی گرفت. در زمان محمدشاه قاجار، -محمدعلی خان از سال ۱۲۵۱ تا سال ۱۲۶۴ق به عنوان گروگان در دارالخلافه تهران بود. آن که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه با لقب ایلخانی، و ایل بیگی برادرش محمدقلی خان امور ایل را برعهده گرفت و به شیراز بازگشت. سپس محمدقلی خان در سال ۱۲۶۸ق ایلخان گردید. پس از وی علی خان در ۱۲۸۸ق ایلخان شد. به دنبال شهرنشین شدن ایلخانان قشقایی و به فساد کشیده شدن آنان، مناصب ایلخانی و ایل بیگی از خاندان محمدعلی خان به یکی از بازماندگان مصطفی قلی خان به نام داراب خان رسید (۱۲۹۳ق).

بازماندگان مصطفی قلی خان که زندگی در ایل را ترجیح دادند و اساساً زندگی ساده تری برگزیدند؛ چون بسیاری از آنها هم به زندگی ایلی علاقمند بودند با لیاقت و توانائی توانستند این خلاء قدرت را به سرعت پر کنند. در سال ۱۲۹۳ق پسر دوم مصطفی قلی خان، داراب خان، ایل بیگی^۴ قشقایی ها شد او برای بیش از پانزده سال یکی از قدرت مندترین رهبران

۱ فسایی، فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، ج ۲، ص ۱۱۰۰.

۲ همان جا.

۳ همان جا.

۴ فسایی، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۷.

ایل بود که در عمل نقش ایلخانی را نیز ایفا می‌کرد. فسایی در مورد او می‌نویسد: «چنان نظمی به ایلات داد که نام دزد و دزدی را فراموش نمودند».^۱

استاک که در سال ۱۲۹۸ق به فارس سفر کرده است، می‌نویسد: «سلطان محمدخان، ایلخانی فیروزآباد، باید پس از پدرش رهبری این منطقه را به عهده می‌گرفت. اما، به خصوص در ایران، مصیبت بزرگی است که کودکی یتیم شود و پای دایی خودخواهی هم در میان باشد. دایی ایلخانی، قوام قدرتمند است که خواهرش مادر همین ایلخانی است. قوام بیشتر املاک شوهر خواهر متوفای خود را ضبط کرد و ریاست ایل به پسر عموی بزرگ سلطان محمد، داراب‌خان رسیده است که یک یاغی قدرتمند می‌باشد».^۲

استاک هم‌چنین می‌نویسد که: «ایلیاتی‌ها معمولاً از داراب‌خان به نیکی یاد می‌کردند و او را در مقایسه با این ایلخانی، رهبر کاردان‌تری می‌دانستند». او سپس می‌گوید که: «سلطان محمدخان احتمالاً ساده‌تر از آن بود که بتواند رهبر یک ایل باشد».^۳

در سال ۱۳۰۷ق کرزن از فارس دیدن می‌کرد، نوشت که وضعیت ایلات با یک دهه پیش از آن تفاوت چندانی نکرده است. او می‌نویسد:

«میان قشقای‌ها دو قطب قدرت وجود دارد: یکی ایلخانی و دیگری ایل بیگی. از نظر سلسله مراتب، ایلخانی بر ایل بیگی ارجح است. ایلخانی حاکم فیروزآباد و فراشبند نیز به شمار می‌رود. رهبر فعلی، سلطان محمدخان، بالاجبار به لقب افتخاری ایلخانی قناعت کرده است... این در حالی است که ریاست ایل به عهده ایل بیگی است که یکی از پسر عموهای او به نام داراب‌خان است؛ او مالیات سرانه احشام ایلیاتی‌ها را از آن‌ها می‌گیرد و به حاکم منطقه می‌پردازد».^۴

۱ همان‌جا.

۲ بی‌برابرلینگ (۱۳۸۳)، کوچ نشینان قشقای فارس، ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران: نشر پژوهش، ص ۸۱.

۳ همان‌جا.

۴ همان، ص ۸۱.

در سال ۱۳۱۰ق سلطان محمدخان^۱ به دلایل نامعلومی و به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید. به گفته ملک منصورخان، داراب خان نیز همان سال از دنیا رفت.^۲ تنها شرح حال موجود درباره سلطان محمدخان به قلم استاک است که در سال ۱۲۹۹ق. در فیروزآباد از او دیدن کرده است:

«او مردی است حدوداً سی ساله با رفتاری پسندیده و چهره‌ای زیبا. حالت رؤیایی و افسرده او جلوه جالبی به چهره‌اش بخشیده است که در چهره‌شناسی شرق به ندرت دیده می‌شود. او به بحث سیاسی علاقه‌مند است و بی‌تردید از هواخواهان انگلیس است».^۳

از آن‌جا که سلطان محمدخان، برادر یا پسری نداشت، دامادش حاج نصرالله خان جانشین او شد که با تنها خواهر او، قمرخانم احتجاب‌السلطنه ازدواج کرده بود. حاج نصرالله خان^۴ سومین پسر محمدعلی خان بود و تنها پسر او ابراهیم خان اسعدالسلطنه ایل بیگی قشقایی شد.^۵ حاج نصرالله خان در دوره ایلخانی خود همیشه با خانواده داراب خان در رقابت شدید بود. به همین دلیل، برای تقویت موقعیت خود زمینه‌آزدواج دخترش، خانم لقاءالدوله را با حبیب‌الله خان قوام، پسر محمدرضاخان قوام‌الملک، فراهم کرد. اما حتی این پیوند هم نتوانست از شدت اختلاف قوامی‌ها و قشقایی‌ها بکاهد.^۶

حاج نصرالله خان پس از یک دوره حکومت کوتاه و ناموفق در سال ۱۳۱۴ق. درگذشت. به گفته ملک منصورخان، او چند سال بیمار بود و بر اثر سرطان ریه از دنیا رفت.^۷

پسر حاج نصرالله خان، سلطان ابراهیم خان که با مرگ پدر به ثروتی

۱ سلطان محمد نام است نه لقب مانند سلطان علی، سلطان حسین و...

۲ همان، ص ۸۲.

۳ همان‌جا.

۴ فسایی، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۶.

۵ همان‌جا.

۶ بی‌یر ابرلینگ، همان، ص ۸۳.

۷ همان، ص ۸۵.

کلان و جانشینی او رسید. وی تنها پسر حاج نصرالله خان و مادرش، دختر محمدقلی خان بود، محمدقلی خان هم فقط یک پسر داشت که او هم بدون فرزند از دنیا رفته بود. بنابراین، سلطان ابراهیم خان تمام املاک و اموال پدر خود و پدربزرگ مادری خود یعنی محمدقلی خان را به ارث برد که شامل بلوک‌های زیر می‌شد: سمیرم (علیا و سفلی)، خسرو شیرین، دزگرد، کامفیروز، مشهد مرغاب، فیروزآباد، فراشبند، قیر و کارزین، افزر، خنج و علامرودشت. اما سلطان ابراهیم خان علاقه‌ای به امور ایل نشان نداد و با دختری شیرازی به نام گوهرملک ازدواج کرد و در ملک خود یعنی باغ ایلخانی اقامت گزید.

سلطان ابراهیم خان همواره مقامی تشریفاتی داشت. از آغاز ایلخانی او عبدالله خان ضرغام‌الدوله پسر بزرگ داراب‌خان، قدرت اصلی به شمار می‌رفت و در عمل هم ایلخانی با او بود. وی پس از گذشت چند سال، از ایلخانی معزول شد و عبدالله خان ضرغام‌الدوله با حکم رسمی به مقام ایلخانی رسید.^۱ اما ضرغام‌الدوله هم به دلیل نرمخویی و ضعف مزاج نتوانست سلطه خود را بر تمام طوایف اعمال کند. در نتیجه، او نیز به تدریج در سایه برادر جوان‌تر خود، اسماعیل خان صولت‌الدوله، قرار گرفت.

گزارش‌های نماینده بریتانیا در شیراز، نشان می‌دهد که ایلخان قشقایی هرچند که اصلیتی شهری داشت اما در شیراز نفوذ زیادی نداشت، از یک-سو، از ایلخان انتظار می‌رفت که زمان قابل توجهی را به رتق و فتق امور و کسب و کار در میان ایل در بیلاق اختصاص دهد و از سوی دیگر، حکومت از نفوذ ایلات در شیراز بیمناک بود.^۲ رقابت ایلخان با قوام و با حاکمان رسمی و نیز عزم دولت مرکزی برای کوتاه کردن دست رهبران قشقایی، بر سیاست شیراز تأثیر به‌سزا داشت.

۱ همان، ص ۸۴.

۲ ونسا مارتین، دوران قاجار، ص ۹۴.

روابط خاندان قشقایی و حکومت شیراز

در سالی مانند ۱۲۶۲ق شیراز آرام بود. از میان دلایل گوناگون این امر، می‌توان به این نکته اشاره کرد که این شهر صاحب حاکم توانایی به نام میرزا احسین خان (نظام‌الدوله) شد که مورد علاقهٔ اقشار متوسط و فقیر جامعه بود. او در حفظ اموال مردم کوشا بود. با دزدان با جدیت و قاطعانه رفتار می‌کرد و به شکایات با حوصله‌ای مثال زدنی گوش می‌داد. در مورد اخذ مالیات او سختگیر بود اما با دادن پول بسیار به عنوان پیشکش برای انتصابش به سختی می‌توان انتظار جز این از او داشت. چنان که هنل^۱ شرح می‌دهد هیچ یک از سران محلات به پرداخت عوارض قانونی حکومتی تا زمانی که به حد معینی تحت فشار قرار نمی‌گرفتند، حتی فکر هم نمی‌کردند.^۲

در ۱۲۶۴ق اقشار فقیر جامعه که حاکم (حسن خان نظام‌السلطنه) آنان را نادیده می‌گرفت، در شخص علی‌اکبر خان قوام‌الملک مدافعی یافتند که به عنوان نیروی مهمی در سیاست شیراز سر می‌برآورد. در سال‌هایی که در پی آمد، این قوام‌الملک بود که احتمالاً از طریق تقسیم هدایایی در میان علما، بیش‌ترین نفوذ را بر مردم فقیر داشت. قوام از پیروان خود برای تخفیف حاکم فارس، حسن خان نظام‌الدوله استفاده می‌کرد. او چپاول‌های این اقشار از اموال گروه‌های ثروتمندتر را نادیده می‌گرفت و آن‌ها نیز او را برای تأمین حمایت از خود در برابر دولت، به ویژه در امر مالیات‌ها، برمی‌گزیدند.^۳ صاحبان دکانین از سوی دیگر کسی را برای حمایت نداشتند اما از عناصر خشن جامعه می‌ترسیدند.^۴ به علاوه نظام‌الدوله ناخشنودی ایل بیگی قشقایی را نیز برانگیخته بود که با نیروی نظامی ایلی، در دو

1 Henel

۲ ونسا مارتین، همان‌جا.

۳ همان‌جا.

۴ عناصر خشن جامعه احتمالاً لوطی‌ها بودند که در مواقعی که شهر در آشوب بود بیش‌ترین سوء استفاده را می‌بردند.

فرسخی شیراز اردو زده بود و از میزان مالیات شکایت داشت.^۱ قوام و همدستان قانون‌شکن او و ایل‌بیگی جنبه‌های مشترکی داشتند و با کمک سردسته‌های افراد خشن شهر، خانه حاکم را محاصره کردند و برکناری وی را خواستار شدند. حاکم دیگری (بهرام میرزا معزالدوله) به سرعت منصوب شد، بنابراین شهر و ایل با اتحاد، موفق شدند مقام دولتی غیرمحبوبی را برکنار کنند.^۲

قشقای‌ها در سال ۱۲۶۵ق در نتیجه ضعف حکومت، دهکده‌ای به نام سیوند را غارت کردند. روستاییان با تشخیص این که این واقعه از ناحیه اتحاد ایل‌بیگی قشقای و قوام رخ داده است برای عدالت‌خواهی به شیراز آمدند و در حالی که شخصی به نام ملارحیم آنان را رهبری می‌کرد.^۳ فرستاده شاه، احمدخان قول داد به موضوع رسیدگی کند. قوام او (ملارحیم) را فلک کرد هم ولایتی‌های او نیز از فراش‌ها چوب و چماق خوردند.^۴ احمدخان (فرستاده شاه) اظهار داشت که کتک زدن آن‌ها درست نیست. کمی بعد مردم سیوند از حاکم درخواست کردند که کسی را با آن‌ها بفرستد تا املاک غارت شده خود را بازپس گیرند. عاقبت یک محصل سلطنتی برای پس گرفتن املاک از تهران فرستاده شد. این داستان نکته‌ای را که مالکم^۵ بدان اشاره کرده، تصویر می‌کند که برای درک ماهیت ظالمانه حکومت وقت بیان صریحی است:

«کسی که به وضع حکومت و طریقه صحبت این مردم آشنا نیست، چون می‌شنود که پست‌ترین مردم، به اکابر بلکه به خود پادشاه نیز دشنام می‌گوید، تعجب خواهد کرد و حال این که حقیقت دارد و اما این قسم

۱ ونسا مارتین، همان‌جا.

۲ رضا قلی‌خان هدایت [بی‌تا]، روضة الصفای ناصری، ج ۱۰، [بی‌نا]: [بی‌جا]، ص ۳۴۶؛ فسایی، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۳ ونسا مارتین، دوران قاجار، ص ۱۰۳.

۴ همان‌جا.

صحبت‌ها را که غالب مابین ادانی ناس عمومی دارد و اعتنایی نمی‌شود.^۱ قوام از ناخشنودی تجار و اهمیت این امر، غافل نبود. او با استفاده از قشرهای فقیر که با کمک آن‌ها نفوذ و تأثیر خود را بر وقایع اعمال می‌کرد، حفظ امنیت و جبران برخی از مالبختگی‌ها را آغاز کرد؛ بی‌شک به این قصد که رضایت تجار و دکانداران را به دست آورد.^۲ در ۱۲۶۶ ق قوام‌الملک به گونه‌ای مؤثر برتری در شیراز را به دست آورد، و گزارش شده که او و ایلخان قشقایی هر کدام موافقت کرده بودند ماهیانه ۱۰۰۰ تومان به حاکم بدهند و در موافقت‌نامه‌ای قوام موظف به اداره شهر و ایلخان مسؤول حفظ نظم در حومه شدند.

در سال ۱۲۹۱ ق حسام‌السلطنه (حاکم شیراز) حاج‌بابا کیخای قشقایی را به منظور تقویت مشیرالملک (وزیر فارس) به رغم خواست علیقلی خان ایل‌بیگی قشقایی خلعت داد و ضابط ممسنی نمود و کلانتری طایفه دره‌شوری را نیز به او داد.^۳ زمانی که ایل‌بیگی و ایلخان قشقایی در تحصیل مالیات‌ها موفق عمل نمی‌کردند؛ از طرف والی فوج‌های ایالتی برای گرفتن مالیات روانه می‌شدند.

از دیگر اقدامات حسام‌السلطنه در برابر قدرت قشقایی‌ها دستور تشکیل شورای مشارکتی برای اداره ضابطی ایل بود که با مخالفت ایل‌بیگی مواجه شد. در نهایت ایلخان و سهراب‌خان (ایل‌بیگی) مالیات و نظم ایلات قشقایی را قبول نمودند؛ ولی مشیرالملک طایفه دره‌شوری را به کلانتری حاج‌بابا کیخای قشقایی از این امر مستثنی دانست و مالیات این طایفه جداگانه به دیوان مشیرالملک و حاج‌بابا کیخای قشقایی داده می‌شد.^۴ از آن‌جا که طایفه دره‌شوری از طوایف ثروتمند ایل قشقایی بود و درآمد مالیاتی بیشتری داشت؛ هم برای ایلخان قشقایی و هم مشیرالملک از اهمیت به‌سزایی

۱ سرجان مالکم‌آبی‌تا، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، ج ۲، تهران: انتشارات سعیدی، ص ۴۶۸.

۲ ونسا مارتین، دوران قاجار، ص ۱۰۴.

۳ سعیدی سیرجانی، وقایع اتفاقیه، ص ۱۰.

۴ سعیدی سیرجانی، همان، صص ۱۰-۱۲.

برخوردار بود. مشیرالملک با این اقدام درصدد بود از یک سو با تجزیه ایل، قدرت آن را کاهش دهد و از سوی دیگر قسمتی از درآمدهای مالیاتی ایل بیگی را به نفع خود مصادره کند. پیامد این سیاست مشیرالملک جدایی گروهی از خانوارهای قشقایی (دره‌شوری‌ها) و پیوستن آنان به ایل بختیاری بود، که منجر به تضعیف قدرت ایلخان و ایل بیگی قشقایی شد.

در بعضی مواقع ایلخان قشقایی برای حفاظت و حراست خود از سربازهای شهری نیز استفاده می‌کرد.^۵ پس از این که ایلات خمسه با کلاتری قوام‌الملک تشکیل شد، خانواده مشیرالملک به ایلات قشقایی تمایل نشان دادند تا سپر محافظتی و دفاعی در برابر قوام و ایلات خمسه در شیراز داشته باشند.

در سال ۱۲۹۲ق حکومت کازرون، ممسنی و ایلخانی ایل قشقایی به نواب نوزدمیرزا واگذار شد.^۶ علیقلی خان از جانب نواب نوزدمیرزا، ایل بیگی ایل قشقایی شد و از طرف حسام‌السلطنه خلعت دریافت داشت. اما طایفه دره‌شوری و کشکولی به جهت این که نواب نوزدمیرزا اصالت قشقایی نداشت؛ بنای مخالفت گذاشتند و به طرف قلمرو بختیاری حرکت کردند.^۷ پس از این که یحیی خان معتمدالدوله والی فارس شد (۱۲۹۲ق) دارب خان را ایل بیگی قشقایی کرد و علیقلی خان قشقایی ضابط ایلات عرب شد. اما آنان از پذیرش او خودداری کردند و بنای جنگ گذاشتند. در این جنگ و درگیری، علیقلی خان قشقایی کاری از پیش نبرد و از والی کمک خواست. پس از این که فرهادمیرزا معتمدالدوله در سال ۱۲۹۴ق والی فارس شد، نصراله خان قشقایی را به ضابطی بلوک بوانات برگزید؛ اما بار دیگر نیز با مخالفت ایلات عرب روبرو شد.

در سال ۱۲۹۳ق با تحریک مشیرالملک بار دیگر میان ایل بیگی قشقایی

۵ همان، ص ۱۶.

۶ همان، ص ۳۰.

۷ همان، ص ۳۲.

(داراب خان) و علیقلی خان و حاج بابا کیخای دره‌شوری درگیری و اختلاف شکل گرفت. از طرف حکومت با دخالت مشیرالملک حسینقلی‌خان سرتیپ سواره شاهسون با دویست سوار مامور دستگیری داراب‌خان ایل بیگی شد. ملاقات داراب‌خان با فرمانفرما معتمدالملک خارج از اردو صورت گرفت. داراب‌خان، مشیرالملک را بانی این توطئه و درگیری معرفی کرد.

در سال ۱۲۹۴ق در زمان فرهادمیرزا معتمدالدوله بار دیگر طایفه دره‌شوری ایل بیگی داراب‌خان را نپذیرفتند و دوباره به سمت بختیاری حرکت کردند. در نتیجه میان دره‌شوری‌ها و خان باباخان دشمن‌زایی در گرفت و از هر طرف عده‌ای کشته شدند و طایفه دره‌شوری به میان ایلات بختیاری رفت. از این تاریخ به بعد سرزمین‌های بختیاری، از جمله گندمان و بروجن بدون آنکه زیر نظر ایلخانی باشد، منطقه‌ای قشقایی‌نشین شد و هم‌اکنون نیز عده زیادی از قشقایی‌ها در آنجا ساکن هستند.

داراب‌خان چون توانست باقی مالیات دیوان را پردازد از ایل بیگی خلع شد و حاج نصراله خان به ایل بیگی قشقایی انتخاب شد و برای حفظ امنیت و وصول باقی مالیات، دویست سرباز از فوج ملایر و یکصد و پنجاه سوار جنگی به وی داده شد.

دوباره داراب‌خان توانست باقی مالیات دیوانی را پرداخت کند و مقدار زیادی هم پیشکش و حق خدمتانه به نوکران نواب والا بفرستد و نواب والا (معتمدالدوله) حکم کرد که دویست خانوار قشقایی را به داراب‌خان بدهند و او در کوه گیلویه سکنی گزیند.^۱ نکته قابل توجه این است که هرگاه ایل بیگی قشقایی مالیات دیوانی را پرداخت می‌کرد، می‌توانست به حفظ منصب ایل بیگی خود امیدوار باشد. در غیر این صورت منصب ایل بیگی باید به یکی از مدعیان واگذار می‌شد.

در سال ۱۲۹۵ق در میان طوایف قشقایی اختلاف جدیدی پیش آمد و طایفه دره‌شوری به حاج باباخان کیخای دره‌شوری و ایل کشکولی به

۱ سعیدی سیرجانی، همان، صص ۵۹، ۶۹، ۷۱، ۷۳.

نجفقلی خان کشکولی واگذار گردید و مابقی ایل قشقایی به داراب خان ایل بیگی واگذار شد.^۱ ایلخان قشقایی ضمناً حاکم فیروزآباد هم بود که مرکز ایل بود. ناصرالدین شاه به منظور تسلط و نظارت بیشتر در کار ایلات سران ایشان را تابع وضعی محدود ساخته بود و غالباً آن‌ها را در کرسی ولایت و یا پایتخت گروگان نگاه می‌داشت.^۲

ایلخان قشقایی و ایل بیگی موظف بودند که نظم و امنیت را در بلوکات خود برقرار کنند. اگر دزدی می‌شد باید دزد را دستگیر کنند و تحویل حکومت دهند. در غیر این صورت باید جریمهٔ اموال مسروقه را پرداخت نمایند. نمونه‌ای از این امر به سرقت رفتن تنخواه رضاخان سرهنگ فوج شقاقی در قوام‌آباد بود که کیخای طایفه ایگدر و ریش سفیدان طایفه شش بلوکی در مظان اتهام بودند. اما پس از این که دزدی ثابت نشد، نصراله‌خان ایل بیگی غرامت را پرداخت کرد.^۳

عمده مالیات قشقایی از طایفه شش بلوکی و دره‌شوری اخذ می‌شد. چون این دو طایفه مخصوصاً دره شوری‌ها توسط باباخان کیخای دره‌شوری از ایل قشقایی منتزع شده بود؛ بدین علت ایلخان و ایل بیگی دچار باقی مالیات (کسری مالیات) می‌شد و این باقی مالیات هر ساله تکرار می‌شد. حکومت گاهی برای گرفتن معوقه مالیات قشقایی‌ها از افراد غیر قشقایی استفاده می‌کرد در سال ۱۳۰۰ق حکومت نایب ابراهیم، نایب فراش‌خانه را مامور وصول اقساط باقی مانده قشقایی‌ها کرد.

محمدرضا قوام‌الملک برای این که ایلخان قشقایی را تضعیف نماید سعی بر آن داشت تا طوایف را تحریک کند. از جمله در سال ۱۳۰۱ق طایفه شش بلوکی را جزو ابواب جمعی خود کرد و طوایف دره‌شوری و کشکولی را به جدایی تحریک نمود.^۴ به این ترتیب اخذ مالیات قشقایی علاوه بر این

۱ همان، ص ۱۱۰.

۲ کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳ سعیدی سیرجانی، همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۴ همان، صص ۷۰، ۱۸۱، ۲۰۱.

که به تعویق افتاد کسری و معوقه آن نیز افزایش پیدا کرد. از جمله اقدامات حکومت مرکزی و حکومت ولایت در تضعیف قدرت قشقایی‌ها این بود که در یک زمان در میان قشقایی‌ها دو ایلخان و دو ایل‌بیگی ایجاد می‌کرد. حکومت مرکزی از ایلخان قشقایی (سلطان محمدخان) و ایل‌بیگی نصراله‌خان حمایت می‌کرد و حکومت ولایتی از ایلخانی داراب خان و برادرزاده‌اش طرفداری می‌نمود. بدین دلیل، بقایای مالیاتی ایجاد شد و قشقایی‌ها میان دو ایلخان تقسیم شدند.

ایلخانان قشقایی هم سرنوشتی بهتر از قوام‌الملک‌ها و مشیرالملک‌ها نداشتند. سیاست ناصرالدین‌شاه در شکل دهی اتحادیه ایل‌خمس از نفوذ قشقایی‌ها کاست. در اوایل سده نوزدهم قشقایی‌های سرسخت و قدرت‌مند، اقتدار قاجاریه را در منطقه فارس در معرض تهدید قرار داده بودند. شاه در این ناحیه فاقد هم‌پیمانان دائمی برای ایجاد موازنه در برابر آنان بود. بدین ترتیب ناصرالدین‌شاه برای خنثی کردن تهدید قشقایی‌ها، ایل‌خمس را متشکل از پنج ایل مجزا، به وجود آورد که همگی از سوی قشقایی‌ها احساس خطر می‌کردند. ناصرالدین‌شاه قوام‌الملک، کلانتر فارس را که هیچ نسبتی با این پنج ایل نداشت به سمت ایلخان‌خمس منصوب کرد. ناصرالدین‌شاه با تشکیل ایل‌خمس به صورت مؤثری در خنثی سازی نفوذ قشقایی‌ها و ایجاد موازنه قدرت، موفق عمل کرد.

نتیجه‌گیری

حوزه اداری و سیاسی شیراز، مثلثی بود سراپا تناقص و تضاد. حامیان هر زاویه مثلث، نگران سهم و موقعیت اداری، اجتماعی و سیاسی خود بودند و هر یک در تخطئه دیگری می‌کوشیدند. چون که اگر یک ضلع به قدرت می‌رسید، اضلاع دیگر باید خانه نشین می‌شدند و سهمی از قدرت و مدیریت نداشتند. هر ضلعی مصالح شهر را بر اساس منافع خود می‌دید

و حامیان خود را داشت.

در جوامعی که هویت‌های اجتماعی مختلف وجود دارد توانایی دولت در مدیریت و اجرای کارویژه‌هایش کاهش می‌یابد. جوامع شبکه‌ای و تارمانند دارای حاکمیت‌های متعددند و حاکمیت‌ها را از سوی خاندان‌های قدرت‌مند مدیریت می‌کنند. خاندان‌های دیوانسالار، اقتدار محلی و قومی را در شبکه‌ای از سازمان‌های اجتماعی در دست داشتند. خصلت شبکه‌ای این جوامع باعث می‌شد تا روابط پیچیده قدرت میان این خاندان‌ها با دولت و با یکدیگر شکل بگیرد. در این جوامع، گروه‌های متعدد، مانع اعمال نظارت مؤثر دولت می‌شدند.

ناکامی دولت ناصری در ایجاد دیوان‌سالاری متمرکز موجب شد گروه‌های محلی و خاندان‌های بزرگ استقلال خود را حفظ کنند. تشکیلات محلی بر اساس خاستگاه‌های قومی، یکپارچگی اجتماعی را پاره پاره می‌کردند. شواهد موجود درباره انتصاب مقام‌های محلی نشان می‌دهد، همه موارد بر اساس نوعی تشکیلات محلی صورت می‌گرفت. در اغلب موارد، دولت مرکزی بر آن‌ها فقط نظارت می‌کرد و اداره آن‌ها نیز از طریق بده بستان با حکمرانان محلی، صورت می‌گرفت. در کنار عمال دولتی (شاهزادگان)، گروه‌های قدرت‌مند- متشکل از خاندان‌های شیرازی نیز در اداره امور نقش داشتند. در این دوره به سبب کندی ارتباطات و نیز دیوان‌سالاری ضعیف، قدرت به خاندان‌های بزرگ و متنفذین محلی واگذار شد. بدین ترتیب موروثی بودن مناصب اداری خاندان‌های دیوان‌سالار شیراز برای آنان اعتبار و قدرت هم در میان مردم و هم نزد شاه ایجاد کرده بود. شاه فقط آن‌ها را تأیید می‌کرد زیرا بر مردم منطقه نفوذ داشتند. ورود دستاوردهای تمدنی جدید غرب موجب پدید آمدن دگرگونی‌هایی در نظام اداری سنتی گردید و آن را با چالشی جدی روبرو ساخت. چالش نظام اداری سنتی با نهادهای اداری جدید در عصر ناصری، تأثیرات قابل تأملی نیز بر این خاندان‌های دیوان‌سالار گذارد. اگرچه بهره‌گیری از این دستاوردها هر چه بیشتر به

قدرت مند شدن آن‌ها کمک کرد، به همان میزان نیز از قدرت آن‌ها کاست و به مرور باعث ضعف و سقوط آنان شد.

منابع و مأخذ

- ابرلینگ، پی‌یر (۱۳۸۳)، کوچ‌نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران: نشر پژوهش.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان (۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران: [بی‌جا].
- امداد، حسن [بی‌تا]، شیراز درگذشته و حال، شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴، تهران: زوار.
- بهروزی، علی‌نقی [بی‌تا]، بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، تهران: وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی.
- حسینی خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش خدیو جم، تهران: نشر نی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ---- [بی‌تا]، تاریخ فارسنامه ناصری، ج ۲، تهران: سنایی.
- روزنامه دولت علیه ایران (۱۳۷۰)، تهران، باز چاپ کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۶۲)، یادداشت‌های سدیدالسلطنه، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۷)، وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش‌های خفیه نویسان انگلیسی در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱-۱۳۲۲ قمری، تهران: ذهن آویز.
- فرصت شیرازی، محمدنصیر (۱۳۷۷)، آثار عجم، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کرزون، جورج ناتانیل (۱۳۴۹)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مارتین، ونسا (۱۳۸۹)، دوران قاجار، ترجمه افسانه منفرد، تهران: کتاب آمه.
- ملکم، سرجان [بی‌تا]، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، ج ۲، تهران: انتشارات سعیدی.

- نظام‌السلطنه، حسین‌خان (۱۳۶۱). خاطرات و اسناد نظام‌السلطنه مافی، به کوشش م. مافی، م. اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- هدایت، رضاقلی‌خان [بی‌تا]، روضة‌الصفای ناصری، ج ۱۰، تهران: [بی‌نا].

